

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

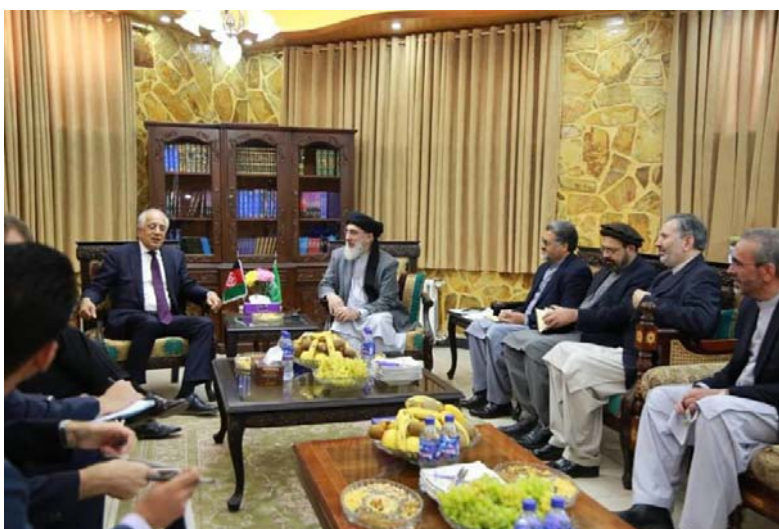
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نشریه سوسیالیسم کارگری شماره ۴۲
۱۱ دسمبر ۲۰۱۸

"فرستاده" ویژه در باز تعریف نقش طالبان



زلمی خلیزاد فرستاده ویژه امریکا در افغانستان، یکی از مهندسان اصلی دولت پسا طالبان بر محور قومیت و دین در افغانستان است. خلیزاد در مأموریت جدیدش در افغانستان در ادامه سنت و سیاست تبارگرایی نهادینه شده در ساختار قدرت سیاسی، که او خود یکی از کارگزاران و مهندسان آن به شمار می‌رود، در تلاش تطبیق پروژه‌های است که در ادامه سناریوی بن اول، طالبان را با نقش جدیدی روی صحنه قدرت سیاسی بکشاند. ارتباط تنگاتنگ خلیزاد در رابطه با جنگ در افغانستان با همکاری او با برژنسکی، که یکی از معماران عملیات سیکلون (اسم رمز برنامه مسلح ساختن و تمویل مجاهدین افغانستان توسط سی. آی. ای، در جنگ علیه شوروی) بود بر می‌گردد.

طالبان مانند اکثریت احزاب اسلامی در افغانستان، یک پروژه سیاسی امریکائی، انگلیسی و سعودی بوده که در دامن بینظیر بوتو در پاکستان به باروری نشست. نقش عناصر دین و تبار گرایی، که آگاهانه چاشنی اکثریت منازعات در افغانستان، سوریه، عراق، شرق میانه و شاخ افریقا قرار داده شده اند، مضمون امارت اسلامی طالبان را نیز تشکیل می‌داد. هدف از پرورش طالبان از همان آوانی که شورای نظار قدرت سیاسی را در کابل در دست داشت و بافت سنتی حاکمیت و اقتدار سیاسی در افغانستان به زیر سؤال کشیده شده بود، می‌توانست همزمان در خدمت اهداف امریکا، پاکستان و تبارگرایان افغان مأمور و در خدمت دولت امریکا باشد. شیوه مراسم بیعت گرفتن برای ملا عمر با پوشانیدن

خرقه منسوب به محمد، آشکارا ماهیت قدرتی را که در حال شکل گیری بود، نشان می داد. با توجه به موقعیت خلیل‌زاد در دولت امریکا، تصور این که او در برنامه ایجاد طالبان، عروج آنها به قدرت و سپس در انهدام آنها نقش داشته باشد، نمی‌تواند دور از واقعیت باشد. گمان برده می‌شود که خلیل‌زاد خلاف قاعده بازی در نظام سرمایه داری، هنوز نمی‌تواند تغییر بافت سنتی حاکمیت در افغانستان را هضم کند.

چهل سال جنگ، با وجود آن که در جغرافیای افغانستان به وقوع پیوسته و زندگی صدها هزار انسان را به یغما برده و شیرازه زندگی میلیون‌های دیگر را از هم گسیخته است، جنگی بوده نیابتی و نتیجه تصادم منافع کشورهای شوروی، بلوک غرب به سرکردگی امریکا و کشورهای دیگر هم مرز با افغانستان. به همین دلیل نیروهای درگیر در جنگ‌های داخلی همواره سر در آخور امکانات کشورهای ذیدخل داشته، همکاری و جهت گیری آنها در برابر هم از طرف نیروهای حامی آنها تنظیم می‌گردید. لحظات زیادی از جنگ، اخم و آشتی آنها در مقاطع مختلف زمانی توسط کامره‌های خبرنگاران ثبت گردیده اند.

از آنجا که جنگ در افغانستان خلاف آنچه شایع ساخته اند، جنگ داخلی نبوده بلکه جنگ کشورهای دیگر در زمین افغانستان یا جنگ نیابتی است، صلح آن نیز نمی‌تواند به اصطلاح ملی باشد. گشایش دفتر طالبان در قطر، جلسات متعدد طالبان با مقام های مطرح کشورهای امریکا و روسیه، کشته شدن رهبر قبلی طالبان ملا اختر محمد منصور در برگشت از ایران، درخواست پا در میانی از کشورهای اسلامی برای کمک به پایان جنگ، همه نشان از آن دارند که مسأله صلح در افغانستان علاوه بر آن که نمی‌تواند محدود به توافق نیروهای رقیب در محدوده جغرافیای افغانستان باشد همچنان نخواهد توانست منجر به ترک خصومت ها و صلح دایمی گردد.

امریکا از همان آغاز اعلام نموده بود که طالبان دشمنان آن‌ها نیستند. اولین وزیر خارجه زن در تاریخ امریکا، مادلین آلبرایت علی رغم شکوه از طالبان به دلیل عدم رعایت حقوق بشر در نومبر ۱۹۹۷، در پشت جبهه طالبان در اسلام آباد، تا مرز به رسمیت شناختن امارت اسلامی طالبان پیش رفت^(۱). نقل و انتقال رهبران طالب همراه با پرسونل نظامی پاکستان بعد از حمله نظامی امریکا و فروپاشی دولت طالبان، نشان می داد که اراده سیاسی برای حذف کامل و قطعی طالبان به عنوان یک پروژه سیاسی وجود نداشته و حمله امریکا از جمله برای تبلیغات انتخاباتی به نفع جمهوریخواهان در خود امریکا ارزش مصرف داشته است. بیان این مطلب که امریکا طالبان را دشمن خویش نمی‌پندارد، مطلب تازه ای نیست. امریکا هیچ زمانی تمایلی برای براندازی کامل طالبان را نداشته است. در غیر آن می‌دانستند که پشت جبهه طالبان کجاست؟ رهبران آن‌ها که ظاهراً صدها هزار دالر جایزه برای دستگیری یا قتل آنها تعیین شده بود، در کجا اقامت دارند، از کجا کمک های تسلیحاتی، کمک های اقتصادی و لوجستیکی به دست می آورند. و بالاخره منابع تأمین سربازان و تبلیغات آنها کجا قرار دارند. داکتر اسپاندا در مصاحبه ای به نقل از کتابش (سیاست افغانستان، خاطراتی از درون) طالبان را شریک قابل اعتماد امریکا می داند. یکی از دلایل این کار از دید پراگماتیستی رهبران سیستمی است که همواره دنبال راه های سریع، کم هزینه و استفاده از نیروی ما فوق ارتجاعی مذهب در پیشبرد اهدافش بوده و چنین نیروهائی گزینه مطلوبی برای تحمیل فشار بر رقبای بین المللی آنها می باشد.

مکثی در وضعیت کنونی و چگونگی آرایش نیروها پس از شکل گیری "دولت وحدت ملی" نشان از تغییر در جایگاه، سهم و نقش نیروها در معادلات قدرت را نشان می دهد. برنامه غنی مبنی بر تلاش برای جذب و به خدمت گرفتن بازوی نظامی جریان‌های تبارگرای پشتون برای تثبیت موقعیت اجتماعی اش در میان اقوام پشتون، علی‌رغم مخالفت بخش وسیع مردم، زمینه خزیدن گلبدین حکمتیار یکی از منفورترین چهره های جهادی را با صرف هزینه هنگفت مادی و معنوی، به عرصه بازی های سیاسی فراهم نمود. در ادامه همین سیاست، با وصف سیر صعودی جنایات طالبان در

کشتار افراد نظامی و ملکی، و شدت حملات شان در ساحه ای فراتر از ساحه طبیعی قدرت شان، نه تنها با لجاجت از طرف غنی و دولتش از تعریف به عنوان دشمن سر باز زده شده است، بلکه با استفاده از کلمه صلح که یک مشروعیت از قبل را در خودش نهفته دارد، تلاش می‌گردد به موجودیت و حاکمیت آنها رسمیت داده شده و در قدرت سهیم گردند. روشن است که هدف این تلاش ها و پیوند ها توسعه ساحه قدرت طرفین در یک بازی «برد/ برد» و بر محور قومیت می باشد. اما از آن جایی که ایجاد چنین پیوندها بر بده و بستان هائی استوار است، آن بخش که در میدان عمل ابتکار را به دست دارد، برای به دست آوردن امتیازات بیشتر، امکان بیشتر دارد.



تعطل عمدی غنی و دولت او در مهار کردن حملات طالبان، و دادن امتیازات یک جانبه در آزاد کردن نیروهای طالبان از زندان ها، آتش بس های یک جانبه، تغییر حالت جنگ از تعرضی به دفاعی علی رغم پیشروی های طالبان در جبهات، روی کرد افراطیت قومی در دادن مسؤولیت ها، مخصوصاً سیاست پاپولستی غنی، قایل شدن امتیازات ویژه به افرادی با پیشینه جنایات سنگین، اداره فاسد دولت، موقعیت دولت وحدت ملی را به شدت تضعیف کرده و به عکس طالبان را از یک نیروی منزوی منطقه ئی به یک بازیگر مطرح در سطح بین المللی ارتقاء داده است.

دهشت افغانان با مارک طالب، هم نیروی یک دستی نیستند. اختلافات منطقه ئی ناشی از تعلقات عشیره ئی و تباری^(۲) در بسیار موارد طالبان را در برابر و تقابل هم قرار می‌دهد، چیزی که هم به بازیگران بین المللی و هم به دولت وحدت ملی فرصت می‌دهد تا با رابطه و تمویل بخشی از طالبان در برابر بخش دیگری، زمینه استفاده سیاسی خود شان را در عرصه رقابت های بین المللی و ملی میسر سازند. حملات طالبان در غزنی و ولسوالی های اطراف آن نمونه ای از کار برد طالبان در منازعات قدرت است. عکس العمل کُند دولت بعد از حمله طالبان به غزنی گرچه توانست اندکی غایله مشکل انتخابات را در غزنی تحت شعاع قرار دهد، ولی بیشتر صلاحیت دولت وحدت ملی را در مدیریت جنگ و اداره کشور زیر سؤال برد.

حمله طالبان در ارزگان و خصوصاً در جاغوری و مالستان که طالبان در آن مناطق پایگاه مردمی ندارند سبب شد که در مرحله اول، حمله توسط مقاومت مردم محل عقب زده شده و تلفات سنگینی بر طالبان وارد گردد؛ احتمالاً می تواند بخشی از پروژه بزرگنمایی توان طالبان و دلیلی برای ثبوت این پروپاگندا باشد که معضل طالبان راه حل نظامی ندارد. پیام دیگر حمله طالبان به جاغوری و مالستان اینست که هرگاه اراده ای برای توقف وحشت طالبان وجود داشته باشد،

خلاف تصور شکست ناپذیری طالبان، مهار آنها بدون تردید ممکن است.

آنگونه که ما بارها اشاره کرده ایم، صلح برای ارگ نشینان، حامیان شان و قربانیان جنایات طالبان دو مفهوم به کلی متفاوت دارد. برای مردم، صلح صرفاً به مفهوم خاموشی صدای اسلحه نیست. صلحی که طالبان در مذاکرات راجع به آن خواسته های حد اکثری شانرا مطرح نموده و از جمله قانون اساسی افغانستان را که خلیزاد هم در تهیه آن نقش دارد، اسلامی ندانسته و در صدد تعدیل آن هستند. چون طالبان از موضع قدرت وارد مذاکرات صلح می گردند، تحمیل نظرات آنها در تعدیل قانون اساسی، بدون تردید اسلامی شدن هرچه بیشتر حیات اجتماعی و سیاسی افغانستان را در پی دارد. دست آوردهای هفده سال اخیر که در بهترین حالت جلوه ای از دموکراسی بورژوازی در افغانستان است، و از جمله توانسته است امکان استفاده از نیروی کار زنان را هم میسر سازد، از اولین قربانیان پروژه "صلح" با طالبان خواهد بود.

دستگاه اداری ترمپ هم همه چیز را از دیدگاه نفع و ضرر اقتصادی می نگرد. ادامه جنگ و تأمین هزینه گزاف آن در این مقطع با مدیریت ترمپ هم خوانی ندارد. در پهلوی آن علی رغم در اختیار داشتن ماشین عظیم جنگی، امریکا از قدرت لازم اقتصادی برای پیاده کردن همه اهداف ستراتیژیکش برخوردار نیست.

پروسه کشاندن طالبان به بدنه قدرت در دولت همچنان می تواند به این دلیل باشد که امریکا بعد از شرکت طالبان در کنفرانس مسکو، و از بیم آن که یک بار دیگر ابتکار عمل را در صحنه منازعات منطقه ئی به روسیه ببازد، تلاش دارد با حفظ پرستیژ نه تنها خود امریکا، که ۲۹ کشور عضو ناتو، پروژه صلح را با طالبان که به قول خلیزاد هیچ گاه تهدیدی برای جامعه جهانی و مخصوصاً ایالات متحده امریکا نیست، سرعت بخشیده باشد.

روشن است که مذاکرات میان نیروهای مختلف ارتجاعی و در نتیجه تأمین "صلح" میان شان، پیامد منطقی جز تقویت و یک دست شدن هرچه بیشتر این نیروها در خدمت به مناسبات و نظم موجود حاکم ندارد؛ از تبعات ویرانگر دیگر آن اسلامیزه شدن هرچه بیشتر حیات اجتماعی، سیطره اخلاق و فرهنگ عقبمانده و ارتجاعی و مهمتر از آن تداوم سیاست های اقتصادی نیولیبرالی که حاصل بلافصلش فقر، بیکاری میلیونی و تشدید نابرابری در همه عرصه های زندگی برای اکثریت مردم زحمتکش در رأس کارگران است، خواهد بود. طالبان، دولت به رهبری غنی و همه نیروهای شریک و حواشی اقتدار سیاسی پاسدار مناسباتی هستند که مسؤول اصلی تحمیل سیه روزی بر مردم افغانستان می باشد. بناءً با وجود تمایل قلبی مردم به صلح و داشتن یک زندگی بدون ترس و وحشت، این آرزو و تمایل به معنای واقعی آن متحقق نخواهد شد تا صف جنبش آزادیخواهانه مردم، طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی برای تحقق مطالبات پایه ای، از جمله رفاه همگانی، سیکولاریسم، رفع تبعیض جنسی ... متشکل نگردد. این امر مهم و ضروری بدون دخالت فعال سوسیالیست ها و فعالان کارگری که همزمان بار خطیر مبارزه طبقاتی را بر دوش می کشند، متصور نیست.

پا نویس ها:

- (۱) - صفحه ۶۵ کتاب طالبان- اسلام، نفت و بازی بزرگ در آسیای میانه - احمد رشید (چاپ انگلیسی)
- (۲) - طالب ها علی رغم نام تشکیلاتی واحد، متأثر از قوانین نا نوشته حاکم سنتی، دیدگاه های تبارگرایانه و اختلافات تباری میان غلزائی ها و درانی ها را به شدت با خود شان حمل می نمایند.